

پوپولیسم راست در اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا و زمینه‌های شکل‌گیری آن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۱
تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۷/۲۴

سیدمحمدعلی حسینی‌زاده*
سیدمحمد امیر**
محسن شفیعی***

چکیده

موفقیت پوپولیست‌های جناح راست در اروپا و آمریکا، پوپولیست‌های جناح چپ در آمریکای لاتین و رهبران پوپولیست احزاب و جنبش‌های مختلف در نقاط مختلف جهان، نشانه‌ی آن است که پوپولیسم بار دیگر به هسته‌ی سیاست معاصر بازگشته است. ایده اصلی آن بر ادعای نمایندگی و یا عمل به نام مردم چونان مردم عادی یا توده و مخالفت با نخبگان، تشکیلات مستقر و یا بلوک قدرت استوار است. گفتمان سیاسی پوپولیستی بر اساس دوگانگی بین «ما» و «آن‌ها» ساخته می‌شود. در این جا، پوپولیسم ایدئولوژی نیست، بلکه منطق سیاسی است؛ یعنی طرز تفکری درباره‌ی سیاست. به طور ویژه، زمینه‌های شکل‌گیری پوپولیسم جدید- از جمله پوپولیسم جناح راست در اروپا و آمریکای شمالی- با پدیده‌ی گسترده‌ی جهانی شدن لیبرال پیوند خورده است، پدیده‌ای که دارای مشخصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاص و گسترده‌ای است. بررسی علمی این پدیده و توجه به پیشینه و خاستگاه آن به عنوان گام نخست در فهم پوپولیسم در این کشورها ضروری است. مقاله‌ی حاضر، ضمن بازخوانی مفاهیم نظری در خصوص پوپولیسم، به پوپولیسم راست معاصر در اروپا و ایالات متحده آمریکا پرداخته و ویژگی‌های آن را بیان کرده و می‌کوشد زمینه‌های شکل‌گیری آن را در این کشورها را تا اندازه‌ای روشن کند.

واژگان کلیدی: پوپولیسم، جهانی شدن، ایدئولوژی، سبک گفتمانی، استراتژی

سیاسی.

صفحات: ۱۱۲-۸۴

شماره شاپا: 1735-739X

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

hosainizadah

@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

(نویسنده مسئول).

mohamad.amir1388

@gmail.com

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

mshafiei12

@yahoo.com

مقدمه

در سال‌های اخیر، دانشگاهیان - و همچنین ناظران آگاه در مطبوعات و سیاست‌های عمومی - به تکرار استدلال می‌کنند که ما در دورانی سیاسی زندگی می‌کنیم که پوپولیسم به مثابه‌ی «روح زمانه»^۱ بر آن حاکم است. موفقیت پوپولیست‌های جناح راست در اروپا و آمریکا، پوپولیست‌های جناح چپ در آمریکای لاتین و رهبران پوپولیست احزاب و جنبش‌های مختلف در نقاط مختلف جهان، به‌واقع نشان می‌دهد که پوپولیسم در گفتمان سیاسی معاصر امری رایج است. همچنین اصطلاح «سرایت پوپولیستی»^۲ که ارتباط بسیار نزدیکی به مفهوم پوپولیسم به مثابه روح زمانه دارد، نشان می‌دهد که گفتمان پوپولیستی از حاشیه به مرکز طیف سیاسی حرکت کرده است. از دیدگاه تاریخی، برخی از محققان استدلال می‌کنند که در سال‌های اخیر کمربند حفاظتی سنتی شکسته شده است؛ به طوری که سیاست‌مداران جریان اصلی نیز زبان پوپولیستی را که زمانی فقط به افراط‌گرایان محدود بود، اتخاذ کرده‌اند. برخی پوپولیسم را به‌عنوان یک ویروس که سیستم‌های حزبی را در سراسر اروپا آلوده کرده و اثرات واگیردار خود را گسترش می‌دهد، مطرح می‌کنند (Bartolini, in Gidron & Bonikowski, 2013:18).

اغلب محققین معتقدند «پوپولیسم ستایش مردم است». آنچه مشخص می‌نماید، این است که پوپولیسم محصول دوران مدرن است؛ زمانی که افکار و آراء عمومی در تصمیم‌گیری دولت‌ها اهمیت یافته و آرمان خلق در سیاست مطرح می‌شود. برداشت رایج از پوپولیسم، آن را به‌عنوان مسموم‌کننده‌ی دموکراسی در نظر می‌گیرد و معتقد است پوپولیسم سیاست را از عقلانیت، برنامه‌ریزی و اهداف بلندمدت دور کرده و به دنبال رضایت آنی مردم برای مدتی محدود (مثلاً یک ماه آینده) می‌رود، بدون این‌که به پیامدهای چنین اعمالی توجه داشته باشد. در حالی که برخی از محققان (البته به‌گونه‌ای مبهم) استدلال کرده‌اند که پوپولیسم می‌تواند از جامعیت یافتن سیاست‌های فراگیر که باعث گسترش مشارکت دموکراتیک به گروه‌های در حاشیه می‌شود حمایت کند، پوپولیسم جناح چپ در آمریکای لاتین می‌تواند یک نمونه از این دست باشد.

به طور ویژه، زمینه‌های شکل‌گیری پوپولیسم جدید به‌خصوص پوپولیسم جناح راست در اروپا و آمریکای شمالی، با پدیده‌ی گسترده‌ی جهانی شدن لیبرال پیوند خورده است؛

1 Zeitgeist
2 Populist Contagion

پدیده‌ای که دارای مشخصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاص و گسترده‌ای است. در واقع، احزاب سنتی در پاسخ کافی و مناسب به مسائلی چون جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ و مسائل دیگری نظیر سرعت و مسیر ادغام در اتحادیه اروپا، مهاجرت و مهاجران، افول اهمیت ایدئولوژی‌ها و سیاست طبقاتی و فساد سیاسی نخبگان حاکم ناکام مانده‌اند و این عوامل دست در دست یکدیگر زمینه‌ساز ظهور پوپولیسم معاصر در کشورهای غربی شده است.

مقاله‌ی حاضر ابتدا می‌کوشد تعریفی از پوپولیسم ارائه داده و در ادامه با بررسی تنوع مفهومی و تاریخی آن، شمایی کلی از این مفهوم در مقابل خواننده قرار دهد. سپس تلاش می‌کند مباحث و ادبیات نظری مطرح در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی در این باب را در قالب سه رویکرد مفهومی، یعنی پوپولیسم به‌عنوان ۱. ایدئولوژی ۲. سبک گفتمانی و ۳. شکلی از استراتژی و بسیج سیاسی، مرور کرده و در ادامه پوپولیسم راست معاصر در اروپا و ایالات متحده را با تأکید بر سبک گفتمانی مورد بررسی قرار دهد. علاوه بر این، سعی می‌کند تا به‌گونه‌ای اجمالی، زمینه‌های خاص شکلی‌گیری پوپولیسم در این مناطق را در بستر کلی جهانی شدن روشن کند.

۱. پیشینه پژوهش و تعاریف

برچسب پوپولیست به طیف گسترده‌ای از جنبش‌های سیاسی (راست و چپ، از بالا و پایین) متصل شده است و این امر تثبیت یک معنای محوری را که بتواند با دقت زیاد به‌عنوان مفهومی تحلیلی عمل کند، دشوار ساخته است. با هدف رسیدن به یک درک نظام‌مند از پوپولیسم که ویژگی‌های اصلی این پدیده را به‌وضوح مشخص کند و مقایسه اصولی‌تر سیاست‌های پوپولیستی را در زمینه‌های مختلف امکان‌پذیر سازد، تعاریف و نظریات مختلف مطرح‌شده در خصوص اشکال، زمینه‌های شکل‌گیری و تبعات پوپولیسم را می‌توان در قالب سه رویکرد مفهومی اصلی از هم متمایز کرد. این سه رویکرد پوپولیسم را به ترتیب، در قالب یک ایدئولوژی، سبک گفتمانی و شکلی از بسیج سیاسی مطرح می‌کنند (Gidron & Bonikowski, 2013: 5).

۱-۱. پوپولیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی

یک تعریف تأثیرگذار از پوپولیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی، توسط کاس مودا در مطالعاتی که عمدتاً بر احزاب پوپولیست جناح راست اروپا متمرکز است، پیشنهاد شد: پوپولیسم یک ایدئولوژی محدود یا سطحی (کم‌مایه) است که در نهایت جامعه را به دو گروه همگن و متضاد

تقسیم می‌کند: مردم پاک در برابر نخبگان فاسد. او استدلال می‌کند که سیاست باید بیانگر اراده عمومی مردم باشد (Mudde & Kaltwasser, 2012: 8).

مایکل فریدن، از نظریه‌پردازان متأخر پوپولیسم، در توضیح ایدئولوژی «محدود یا سطحی» می‌گوید:

«ایدئولوژی تنک‌مایه یا محدود شامل آن ایدئولوژی‌هایی می‌شود که ریخت‌شناسی واژگانی آن‌ها، یعنی صورت‌بندی و الگوهای مفهومی‌شان کفایت نمی‌کند تا راه‌حل‌های همه‌جانبه و کامل برای تمام گستره‌ی مشکلات سیاسی-اجتماعی در دسترس قرار گیرد و این مشکلات همان است که خانواده‌های ایدئولوژیک بزرگ به رسم معمول خود برای آن‌ها همواره اندیشیده‌اند. ایدئولوژی‌های تنک‌مایه از ارائه دادن برنامه‌های خاص خود، برای مثال، درباره عدالت اجتماعی یا شرایط شکوفایی فردی خودداری می‌کنند. همچنین خود را به اساسی سست، یعنی یک یا دو موضوع در حمایت از یک گفتمان سیاسی محدود می‌کنند، یا این‌که این ایده‌ها را از جایی وام می‌گیرند و یا با حاشیه‌زدن به ایدئولوژی‌های دیگر، سعی در پرورش محتوا برای خود دارند» (مایکل فریدن، ۱۳۹۷).

در این جا، پوپولیسم در درجه اول و مهم‌تر از همه، مجموعه‌ای از ایده‌هاست که با تضاد بین مردم و نخبگان مشخص می‌شود و همچنین به معنای اولویت حاکمیت مردم به موجب فضیلت اراده عمومی در تقابل با فساد اخلاقی بازیگران نخبه است. از آن جایی که مود پوپولیسم را به مثابه یک ایدئولوژی محدود و سطحی تعریف می‌کند، آن را می‌توان در همه شکاف‌های ایدئولوژیکی جستجو کرد که با مطالبات چپ یا راست‌گرایانه آمیخته شده است: «ویژگی‌های ایدئولوژیکی که به پوپولیسم نسبت داده می‌شود، بر زمینه‌های سیاسی-اجتماعی که در آن بازیگران پوپولیست دست به بسیج می‌زنند، وابسته است» (Gidron & Bonikowski, 2013: 7).

در واقع این دسته از اندیشمندان معتقدند که پوپولیسم خود فاقد ایدئولوژی مشخص و واحدی است و ممکن است بنا به شرایط به رنگ راست و چپ درآمده و در قالب ایدئولوژی‌های مختلفی از سوسیالیسم گرفته تا محافظه‌کاری و نازیسم درآید. پوپولیسم همچون یک طبل توخالی است و از این جهت همواره به دنبال ایدئولوژی مناسبی می‌گردد تا در قالب آن درآید و عینیت یابد. در صورت عدم وجود ایدئولوژی مناسبی که پوپولیسم بتواند بر آن سوار شود (در آن جای گیرد)، تنها می‌تواند مسائل و مفاهیمی را که از جاذبه‌ی

بیشتری برای مردم برخوردار است، در یک زنجیره‌ی هم‌ارزی کنار هم قرار دهد و برای جلب حمایت مردم دغدغه‌های آن‌ها را در بوق و کرنا کند و بعضاً از مسائل پشت پرده، توطئه‌ها، فسادها و تهدیدهای بالقوه دم زند.

۱-۲. پوپولیسم به عنوان یک سبک گفتمانی

یک رویکرد دیگر، پوپولیسم را به‌عنوان سبکی گفتمانی به‌جای یک ایدئولوژی تعریف می‌کند. ^۱ دِلا توره^۱ با تجزیه و تحلیل سیاست‌های پوپولیستی در آمریکای لاتین، پوپولیسم را به‌عنوان «گفتار یا لفاظی‌ای^۲ تعریف می‌کند که سیاست را به مبارزه‌ای اخلاقی و معنوی بین el pueblo (مردم) و الیگارشی مبدل می‌سازد» (De la Torre, 2000:4; cited in Barr, 2009).

هاوکینز^۳ با اتخاذ یک دیدگاه مقایسه‌ای که به مواردی از پوپولیسم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف می‌نگرد، پوپولیسم را به‌عنوان یک گفتمان مانوی [معتقد به دوگانگی] مفهوم‌سازی می‌کند که یک بعد اخلاقی دوگانه به درگیری‌های سیاسی اختصاص می‌دهد (Hawkins, 2010:10). با تفکری مشابه، کازین^۴ در تجزیه و تحلیل تاریخی خود از پوپولیسم آمریکایی، پوپولیسم را به‌عنوان گفتاری تعریف می‌کند که توسط کسانی به کار گرفته شده که ادعا می‌کنند به نمایندگی از اکثریت آمریکایی‌ها صحبت می‌کنند. برای کازین پوپولیسم یک ایدئولوژی نیست که هسته عقاید بازیگران سیاسی مشخصی را تسخیر می‌کند، بلکه شیوه‌ای از بیان سیاسی است که به طور گزینشی و راهبردی توسط راست‌ها و چپ‌ها و لیبرال‌ها و محافظه‌کاران مورد استفاده قرار می‌گیرد (Gidron & Bonikowski, 2013:10).

با وجود شباهت‌های روشن بین رویکردهای ایدئولوژیک و گفتمانی، تفاوت‌های ظریف موجود میان آن‌ها پیامدهای نظری و روش‌شناختی قابل توجهی در برداشته و محققان را به سمت [اتخاذ] شیوه‌های مختلف پژوهش تجربی سوق می‌دهد.

در یک سطح نظری انتزاعی‌تر، کارلاکلائو^۵ به طور ویژه‌ای در شکل دادن به رویکرد گفتمانی تأثیرگذار بوده است. او که منتقد تفسیر جبرگرایی اقتصادی از مارکس است، نظریه‌ی خاصی از پوپولیسم را بسط داده است. از دید او، پوپولیسم یک منطق سیاسی خاص است، نه نتیجه‌ی هم‌پیمانی طبقاتی خاص. این منطق سیاسی به مواجهه با هژمونی موجود از طریق ابزار ساخت گفتمانی منسجم که جامعه را به دو بلوک قدرت و نخبگان در برابر بلوک مردم

1 De la Torre
2 Rhetoric
3 Hawkins
4 Michael Kazin
5 Laclau

تقسیم می‌کند، می‌پردازد. این گفتمان‌ها به شکلی تصادفی ایجاد نمی‌شوند، بلکه نتیجه‌ی یک فرآیند سه مرحله‌ای در سیاست رادیکال هستند: ۱. پیوند دادن خواسته‌ها و مطالبات مختلف؛ ۲. شکل‌گیری یک هویت جمعی از طریق تعیین و به رسمیت‌شناسی یک دشمن؛ ۳. نهایتاً سرمایه‌گذاری مؤثر در یک عنصر که نمایندگی مردم است (Laclau, 2005).

به نظر لاکلاو، تمایز نمادین بین «ما» و «آن‌ها» که گفتمان پوپولیستی را تشکیل می‌دهد، نمونه‌ای از دال تهی است که می‌تواند بسته به زمینه اجتماعی خود محتوای متنوعی بگیرد. این دسته‌بندی‌ها از طریق یک فرآیند «هویت‌یابی» (طبقه‌بندی) به دست می‌آید که به موجب آن گروه‌های اجتماعی خاص به عنوان «مردم» (ما) تعبیر شده و در برابر «دیگران» ستمکار (آن‌ها) قرار می‌گیرند. بنابراین، پوپولیسیم یک گفتمان ضدوضعیت موجود و بخشی از مبارزه بر سر هژمونی و قدرت است (Gidron & Bonikowski, 2013:10).

بین رویکردهای ایدئولوژیک و گفتمانی شباهت‌هایی وجود دارد و هر دو در چارچوب سیاست تمایز میان «ما» و «آن‌ها» به عنوان جزئی اساسی از لفاظی‌های پوپولیستی تأکید دارند.

بن‌استنلی^۱ چهار جزء هسته پوپولیسیم را چنین برمی‌شمارد:

۱. وجود دو واحد همگن تحلیلی «مردم» و «نخبگان»؛ ۲. روابط خصمانه میان مردم و نخبگان؛ ۳. ایده حاکمیت مردمی؛ ۴. ارزش‌گذاری مثبت «مردم» و بدنام کردن «نخبگان» (Ben Stanley, 2008:102).

۳-۱. پوپولیسیم به عنوان یک استراتژی سیاسی

در مقابل روش ایدئولوژیک و گفتمانی، برخی پژوهشگران از فهم پوپولیسیم به عنوان نوعی استراتژی یا راهبرد سیاسی دفاع می‌کنند. این رویکرد که به‌ویژه در میان جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی که بر روی آمریکای لاتین کار می‌کنند رایج است، خود شامل سه زیرشاخه‌ی متمایز، یعنی شیوه سیاست‌گذاری (خط مشی)، سازمان سیاسی و اشکال بسیج است که هر یک بر جنبه‌های مختلفی از استراتژی سیاسی تمرکز می‌کنند.

به عنوان مثال، مادرید^۲ در تحلیل خود از ظهور پوپولیسیم قومی در آمریکای لاتین، معتقد است که پوپولیسیم از سیاست‌های خاص اقتصادی و ظرفیت‌های بسیج توده‌ای شکل می‌گیرد. او سیاست‌های پوپولیستی را آن‌هایی می‌داند که هدف‌شان توزیع مجدد اقتصادی

1 Ben Stanley
2 Madrid

و ملي كردن منابع طبيعي است و بسياج پوپوليسټي را به عنوان تركيبی از درخواست های ضد تشکيلات مستقر و ضد سيستم تعريف می کند (Madrid, 2008:482).

يك رويکرد ديگر [از سه رويكردی كه زيرمجموعه رهيافت راهبرد سياسي قرار می گيرند] توسط ويلند پيشنهاد شده است كه پوپوليسم را به لحاظ سازمان سياسي تعريف می كند: «بهترين تعريف از پوپوليسم اين است كه آن را به عنوان نوعی استراتژی سياسي در نظر گرفت كه از طريق آن يك رهبر شخصي شده به دنبال يا در حال اعمال قدرت دولت بر اساس پشتيبانی مستقيم، بی واسطه و نهادينه-نشدهی تعداد زيادی از پيروان عمدتاً سازمان نيافته است» (Weyland, 2001:14).

چيزی كه اينجا اهميت دارد، نه محتوای سياست ها يا سبك گفتمانی به كار گرفته شده توسط كنشگران سياسي، بلكه نسبت آن كنشگران با انتخاب كنندگان شان است. در حالی كه اين موضع قادر به تبیین تنوع ايدئولوژيك نيست، اما در تمامی جنبش ها و احزاب پوپوليسټي، سازمان سياسي را [يك اصل] ثابت تلقی می كند.

لويستكي و رابرتز نيز با تجزيه و تحليل چرخش به چپ در سياست های آمريكای لاتين، پوپوليسم را از طرح های سياست گذاری مشخص جدا می كنند. آن ها پوپوليسم را به عنوان يك «سياج سياسي از بالا به پايين حوزه های انتخاباتی توسط رهبران شخصي شده ای تعريف می كنند كه نخبگان سياسي و اقتصادی مستقر را به نمايندگی از جانب مردمی مبهم^۱ به چالش می كشند». آن ها تأكيد می كنند كه خواسته های پوپوليسټي به لحاظ ايدئولوژيك انعطاف پذير هستند (Gidron & Bonikowski, 2013:12).

برخی از پژوهشگران معتقدند اگرچه رهبری كاريزماتيك در پوپوليسم مهم است، ولی شرط لازم برای آن نيست. رهبران پوپوليسټي در دنيا وجود دارند كه ویژگی های كاريزماتيك ندارند. بار كه چنين اعتقادی دارد، برای تأييد سخن خود به آلبرتو فوجيموري^۲ رئيس جمهور سابق پرو اشاره می كند (Barr, 2009:40).

بايد توجه داشت كه اين سه تعريف، پوپوليسم به عنوان ايدئولوژی، سبك گفتمانی و راهبرد سياسي، با هم تناقضی نداشته و مانع الجمع نيستند. در عين حال، تأكيد بر تفاوت های نظری بين سه سنت دارای اهميت است؛ چرا كه آن ها [هريك] حامل مفاهيمی مرتبط و مناسب در پاسخ به آنچه پوپوليسم می تواند توضيح دهد و اين كه چگونه بايد تعريف شود و مورد مطالعه تجربی قرار گيرد، هستند. اين تفاوت ها، در جدول ۱۱ خلاصه شده است.

1 Ill-defined pueblo
2 Alberto Fujimori

نمونه‌ها	روش‌های مرتبط	واحد تحلیل	تعریف	رویکرد
مود (2004, 2007) کالتواسر و مود (2012)	تجزیه و تحلیل متون، با استفاده از روش کیفی و یا روش تحلیل خودکار متن، عمدتاً ادبیات حزبی	احزاب و رهبران حزب	مجموعه‌ای از ایده‌های مرتبط در مورد ماهیت سیاست و جامعه	ایدئولوژی سیاسی
کازین (1995) لاکلاو (2005) پانیزا (2005)	تجزیه و تحلیل متنی تفسیری	متون، سخنرانی‌ها، گفتمان عمومی در مورد سیاست	شیوه‌ای از ساخت ادعاها در مورد سیاست؛ مشخصات گفتمانی.	سبک یا گفتمان سیاسی
رابرتس (2006) ویلند (2001) یانسن (2011)	تجزیه و تحلیل تاریخی مقایسه‌ای، مطالعات موردی	احزاب (با تمرکز بر ساختارها) جنبش‌های اجتماعی، رهبران	شکلی از بسیج و سازمان‌دهی	استراتژی سیاسی

جدول ۱-۱. مشخصه‌هایی از سه رویکرد در پژوهش پوپولیسم
(Gidron & Bonikowski, 2013:17)

این مقاله بر آن است تا با بهره‌گیری از رویکرد گفتمانی، منطق احزاب و جنبش‌های پوپولیستی را با تجزیه و تحلیل متون، سخنرانی‌ها و گفتمان‌های عمومی که توسط پوپولیست‌ها در مورد سیاست و مسائل مختلف اظهار می‌شود و نیز تفسیر آن‌ها نشان دهد. به نظر می‌رسد با وجود خلئی که در میان منابع فارسی در این زمینه و به طور کلی شناخت پوپولیسم راست معاصر در اروپا و آمریکا وجود دارد، مقاله حاضر از این جنبه دست به نوآوری زده و پوپولیسم را نه با بررسی دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی متمرکز بر احساسات رأی‌دهندگان، تحلیل جامعه‌شناختی مبتنی بر بعضی طبقات و یا ارزیابی کیفیت برنامه‌های پیشنهادی برای سیاست‌گذاری، بلکه با بررسی منطق درونی خود آن بررسی می‌کند.

۲. چارچوب نظري

در سال‌های اخیر، همه چیز به طور بنیادین دست‌خوش تغییر شده است، بی‌آنکه بحث و جدل پیرامون معنای پوپولیسم برطرف شود. چالش تعریف پوپولیسم حداقل تا حدی به دلیل این واقعیت است که این اصطلاح برای توصیف جنبش‌های سیاسی، احزاب، ایدئولوژی‌ها و رهبران مختلف در زمینه‌های جغرافیایی، تاریخی و ایدئولوژیک متنوع به کار رفته است. همان‌طور که وایلز^۱ بیان کرده است، «هر کس با توجه به موقعیت و تخصص دانشگاهی‌اش تعریفی خاص از پوپولیسم دارد» (Wiles, in Iunesco and Gellner 1969:166).

پوپولیسم شکلی از سیاست‌های توده‌ای است. همان‌گونه که ریشه‌شناسی آن نشان می‌دهد، این اصطلاح از واژه‌ی «populous» لاتین به معنای عامه یا توده مردم گرفته شده است. ایده اصلی آن، برادعای نمایندگی و یا عمل به نام مردم چونان مردم عادی یا عوام، اکثریت یا توده‌ها و مخالفت با نخبگان، افراد ممتاز یا گروه‌های دارای منافع خاص، تشکیلات مستقر و یا بلوک قدرت استوار است (Smelser & Baltes, 2001:11813).

پژوهشگران بین امواج مختلف پوپولیسم تمایز قائل می‌شوند: سرآغاز این امواج جنبش کشاورزان در روسیه و ایالات متحده آمریکا در اواخر قرن ۱۹ است؛ دومین موج به واسطه‌ی ظهور پوپولیسم آمریکای لاتین در اواسط قرن ۲۰ رقم می‌خورد و تجدید حیات پوپولیسم در اروپا، ایالات متحده و آمریکای لاتین در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱ نیز نمایانگر موج سوم است.

در موج سوم، ظهور مجدد جنبش‌ها و رهبرانی که پوپولیست لقب گرفته‌اند را در سراسر جهان شاهد بوده‌ایم: جناح راست (افراطی) در اروپا که از دهه ۱۹۸۰ با شعارهای ملی‌گرایانه و ضد مهاجران و اقلیت‌های قومی از موفقیت انتخاباتی گسترده‌ای برخوردار بوده است، همچون تهدیدی برای دموکراسی به شمار می‌رود (شش حزب اروپای غربی که معمولاً به‌عنوان پوپولیسم جناح راست تعریف می‌شوند عبارت‌اند از حزب مردم سوئیس^۲، جبهه ملی فرانسه^۳، لیست پییم فورتن^۴ در هلند، ولامز بلوک^۵ در بلژیک، حزب آزادی اتریش^۶ و جمهوری خواهان^۷ در آلمان)؛ در ایالات متحده پس از جنبش تی پارتی^۸ که گمان می‌شد آخرین جلوه پوپولیسم محافظه‌کار آمریکا است، شاهد ظهور مجدد پوپولیسم دونالد ترامپ با

- 1 Wiles
- 2 Schweizerische Volkspartei
- 3 French Front National
- 4 Lijst Pim Fortuyn
- 5 Vlaams Blok
- 6 Freiheitliche Partei Österreich
- 7 Die Republikaner
- 8 Tea party movement

شعارها و اقداماتی چون آمریکا برای مردم آمریکا، احیای عظمت آمریکا و جلوگیری از مهاجرت بیگانگان هستیم. از سوی دیگر، در آمریکای لاتین نیز از سال ۱۹۹۸ چپ‌گرایان پوپولیست در موارد متعددی موفق به کسب و حفظ قدرت بوده‌اند (فتوحات انتخاباتی اوو مورالس^۱ در بولیوی، میشله باشلت^۲ در شیلی و اولانتا هومالا^۳ در انتخابات ریاست جمهوری پرو همگی به‌عنوان تارهای درهم‌تنیده یک شبکه به‌هم‌پیوسته چپ‌گرایی نگرینسته می‌شوند که هوگو چاوز^۴ و برادرش نیکولاس مادورو^۵ در ونزوئلا، لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا^۶ در برزیل، نستور کرچنر^۷ در آرژانتین را نیز فراگرفت). این‌ها جدی‌ترین نمایش‌های معاصر پوپولیسم در جهان هستند، اما نباید فراموش کرد که پوپولیسم همچون یک امکان بالقوه در دموکراسی‌های نوپا نیز وجود دارد و همواره نخبگان و نهادهای مستقرا به تسخیر قدرت تهدید می‌کند.

از میان سه رویکردی که در بالا برای تعریف و تحلیل پوپولیسم معرفی شد، به نظر می‌رسد در زمینه‌ی بررسی پوپولیسم جناح راست در اروپا و ایالات متحده آمریکا، رویکرد گفتمانی مناسب‌تر باشد. اگرچه برخی اندیشمندان، پوپولیسم اروپای غربی را به‌عنوان یک ایدئولوژی سطحی و کم‌عمق و پوپولیسم در ایالات متحده آمریکا را به‌عنوان یک سبک گفتمانی مستمر ارزیابی کرده‌اند، ما هر دو پوپولیسم جناح راست در اروپا و آمریکا را همچون یک گفتمان یا یک زبان بررسی می‌کنیم. گفتمان سیاسی پوپولیستی بر اساس دوگانگی بین «ما» و «آن‌ها» ساخته می‌شود. در این جا پوپولیسم ایدئولوژی نیست، بلکه منطق سیاسی است، یعنی طرز تفکری درباره سیاست است. در این رویکرد با تجزیه و تحلیل متون، سخنرانی‌ها و گفتمان‌های عمومی که توسط پوپولیست‌ها در مورد سیاست و مسائل مختلف اظهار می‌شود و تفسیر آن‌ها، تلاش می‌شود گفتمان و منطق سیاسی پوپولیسم استنباط شود.

پوپولیسم می‌کوشد از طریق گفتمانی خاص، هویتی به‌عنوان «مردم» را در تقابل با هویت طبقاتی ایجاد کند و از این طریق پایگاهی حمایتی برای خود دست و پا کند. گروه سیاسی‌ای که به این روش ساخته می‌شود در تقابل خصمانه‌ی خاصی نسبت به یک «دیگری» مبهم قرار می‌گیرد: گروه‌های نخبه (اقتصادی و یا سیاسی)، بیگانه، دارای منافع خاص و یا گروه اقلیت اغلب فاسد و یا توطئه‌گر (Smelser & Baltes, 2001: 1814).

- 1 Evo Morales
- 2 Michelle Bachelet
- 3 Ollanta Humala
- 4 Hugo Chávez
- 5 Nicolás Maduro
- 6 Luiz Inácio Lula da Silva
- 7 Néstor Kirchner

پوپولیسیم بر این مدعاست که تنها بعضی از مردم واقعاً مردم‌اند. به این ترتیب «جزئی» از مردم را «همه‌ی مردم» در نظر می‌گیرد و در واقع از این طریق، نوعی دوگانه بین مردم «خودی» و «غیرخودی» ایجاد می‌کند. در ادامه نیز ادعا می‌کند که تنها پوپولیست‌ها می‌تواند این مردم واقعی یا حقیقی را به طور معتبر شناسایی یا نمایندگی کنند.

نایجل فاراژ، هنگام ابراز شادمانی از رأی آوردن «برگزیت»، ادعا کرد که این رأی «پیروزی مردم واقعی» بوده است (و در نتیجه ۴۸ درصد از رأی‌دهندگان بریتانیایی را که با خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا مخالفت کرده بودند به نحوی از انحا جزئی از مردم واقعی نشمرد- یا به عبارت صریح‌تر، ابراز تردید کرد که از اعضای واقعی جامعه‌ی سیاسی این کشور بوده باشند). دونالد ترامپ نیز در یکی از تجمعات انتخاباتی در ماه مه علناً اعلام کرد که «تنها چیز مهم اتحاد این مردم است- چون بقیه‌ی مردم اصلاً اهمیت ندارند (archive,2016). پوپولیست‌ها مردم پاک، بی‌گناه و همیشه سخت‌کوش را در تقابل با نخبگان فاسدی قرار می‌دهند که (غیر از پیشبرد منافع شخصی خود) واقعاً کاری انجام نمی‌دهند. در پوپولیسم دست‌راستی، مردم پاک، بی‌گناه و همیشه سخت‌کوش را نه تنها در تقابل با نخبگان فاسد تن‌پرور، بلکه در برابر پایین‌ترین قشر جامعه نیز قرار می‌دهند.

عنصر برجسته در گفتمان پوپولیستی این است که برخلاف تصور رایج، پوپولیست‌ها اساساً با نمایندگی سیاسی مخالفتی ندارند؛ به شرطی که نمایندگان راستینی با قضاوت صحیح بتوانند مردم واقعی را نمایندگی کنند. آن‌ها معتقدند که خیری همگانی و البته واحد وجود دارد که مردم می‌توانند آن‌ها را تشخیص داده و اراده کنند و یک سیاست‌مدار یا حزب یا جنبش پوپولیستی آن را به روشنی تشخیص داده و در سیاست خود بگنجانند؛ به این معنی می‌توان گفت پوپولیست‌ها همواره تاندازه‌ای (و نه کاملاً) روسویی هستند، چراکه اراده عمومی روسو برخلاف نمایندگی پوپولیستی تا حد زیادی مستلزم مشارکت واقعی شهروندان است.

مایکل کازین در کتاب خود درباره‌ی پوپولیسم آمریکایی به نام *مردم پوپولیستی*، آن را نوعی زبان توصیف می‌کند، «زبانی که سخنوران آن مردم عادی را جمع شریف و برتری می‌دانند که تنها به یک طبقه محدود نمی‌شوند. آن‌ها مخالفانِ نخبه‌شان را خودخواه و غیردموکراتیک می‌دانند و می‌کوشند مردم عادی را علیه نخبگان بسیج کنند» (جو دیس، ۲۰۱۳: ۲). این رویکرد منطقی احزاب، جنبش‌ها و نامزدها را توضیح می‌دهد: از «حزب مردم» ایالات متحده در سال ۱۸۹۲ گرفته تا «جبهه ملی» مارین لوپن در ۲۰۱۶ و البته منطبق دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا.

در اروپا و ایالات متحده جنبش‌های پوپولیستی در آن زمان‌هایی بسیار موفق بوده‌اند که مردم هنجارهای سیاسی رایج را، که هیئت حاکمه و سران سیاسی وقت از آن‌ها دفاع و حمایت می‌کنند، مغایر با امیدها، هراس‌ها و دغدغه‌هایشان می‌دانستند. پوپولیست‌ها این دغدغه‌های مغفول را به زبان می‌آورند و آن‌ها را در قالب سیاستی مطرح می‌کنند که مردم را علیه نخبگان انعطاف‌ناپذیر می‌شوراندند. بدین طریق، پوپولیست‌ها به کاتالیزورهایی برای تغییر سیاسی بدل می‌شوند.

پوپولیست‌های جناح راست از مردم در برابر نخبگانی دفاع می‌کنند که به خاطر جانب‌داری از گروه سومی در جامعه ملامت می‌شوند، گروهی که فی‌المثل مهاجران، اسلام‌گرایان، یا مبارزان آفریقایی آمریکایی را در برمی‌گیرد. پوپولیسم جناح راست آهنگی با سه نوا می‌نوازد: به طبقات بالا نظر می‌کند، اما نگاهی بالا به پایین به گروه‌های غیر خودی دارد. وعده و سپس اقدام ترامپ برای ساخت دیواری بین ایالات متحده و مکزیک جهت جلوگیری از مهاجران غیرقانونی یا ممانعت از ورود اتباع ۶ کشور به خاک آمریکا و اقدام حزب راست‌گرای مردم در دانمارک در متوقف ساختن کلی مهاجرت، نمونه‌هایی از این دست هستند. همچنین، نسخه‌های آمریکایی و اروپای غربی پوپولیسم چیزی مشابه با محافظه‌کاری اقتدارگرایانه است که هدف‌اش از بین بردن دموکراسی است. اگرچه این پوپولیسم در بافتی دموکراتیک عمل می‌کند (جودیس، ۱۳۹۵: ۴).

۳. پوپولیسم در اروپا، ایالات متحده و زمینه‌های شکل‌گیری آن

۳-۱. پوپولیسم جناح راست در اروپای غربی

نگاهی به تحولات سال‌های اخیر در کشورهای اروپای غربی نشان می‌دهد که نیروی سیاسی «جدیدی» در تلاش برای تسخیر قدرت دولتی است. گرچه این نیروی سیاسی در برخی کشورهای اروپایی آن چنان جدید هم نیست، اما در سال‌های اخیر به عنصری نسبتاً پایدار در سیاست بدل شده و با انتقاد و اعتراض به احزاب سنتی و ناکارآمدی‌های موجود در جوامع پیشرفته، دموکراسی‌های غربی را به چالش کشیده است. در سال ۲۰۱۶ شاهد پیروزی این نیروی سیاسی در جریان برگزیت (خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا) و شکست ماتئورنسی^۱ در ایتالیا برای تغییر قانون اساسی این کشور بودیم و در حال حاضر نیز شاهد استقبال فزاینده‌ی رأی‌دهندگان از نیروهای پوپولیست در اغلب کشورهای اروپایی هستیم.

۱. آلمان: مرکل صدراعظم آلمان از سال ۲۰۱۵ به دلیل پذیرش یک میلیون مهاجر در سیبل انتقادهای قرار گرفته است. حزب «آلترناتیو برای آلمان»^۱ که در سال ۲۰۱۳ تأسیس شد، اکنون به رقیبی بالقوه برای مرکل تبدیل شده است. این حزب در انتخابات فدرال ۲۰۱۷ با کسب بیش از دو برابر رأی نسبت به حدنصاب لازم، توانست برای اولین بار به بوندستاگ (مجلس فدرال آلمان) راه یابد. همچنین این حزب توانست کرسی‌های سه حوزه انتخابیه را هم برنده شود و حزب دموکرات مسیحی خانم مرکل را در برخی مناطق شکست دهد (دویچه وله فارسی، ۲۰۱۷).

۲. فرانسه: محبوبیت جبهه ملی در فرانسه پس از حملات تروریستی به این کشور افزایش یافته است. محبوبیت لوپن از سال ۲۰۱۱ به این سو رشد چشم‌گیری داشته و کارشناسان فرانسوی نگران‌اند که لوپن به الیزه راه یابد. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ فرانسه، مارین لوپن، رهبر جبهه ملی فرانسه، توانست برای اولین بار به دور دوم انتخابات راه یابد و تنها در دور دوم مغلوب حریف میانه‌رو خویش، امانوئل ماکرون^۲ شود.

۳. در اتریش این خطر احساس می‌شد که به جای الکساندر فان در بلن^۳، از حزب سبزها، نوربرت هوفر^۴، نامزد حزب آزادی اتریش با گرایش راست به ریاست جمهوری دست یابد. در انتخابات سال ۲۰۱۶، نوربرت هوفر بیشترین آرا را دریافت کرد و الکساندر فن در بلن در جایگاه دوم قرار گرفت. با این حال انتخابات به دور دوم کشیده شده و در نهایت الکساندر فن در بلن با پیروزی نسبتاً قاطع و با اختلاف حدود هفت درصد بر رقیب خود غلبه کرد (The Guardian, 2016).

در سال ۲۰۱۶ بیش از ۸۲ درصد رأی‌دهندگان در رومانی گرایش شدیدی به ۵ مشخصه‌ی گروه‌های پوپولیستی داشتند (به‌استثنای خروج از اتحادیه اروپا). این آمار برای لهستان ۷۸ درصد، برای فرانسه ۵۵ درصد و برای هلند ۵۵ درصد بوده است. بنا به آخرین نظرسنجی، خطر پیروزی حزب پوپولیستی خیرت وایلدرز^۵، حزب آزادی، در انتخابات پارلمانی هلند در سال ۲۰۱۷ بسیار جدی است. در کشورهای فنلاند، ایتالیا، بریتانیا و دانمارک در همان سال ۲۰۱۶ حدود ۵۰ درصد رأی‌دهندگان به نظرات پوپولیستی گرایش داشتند. در کشورهای آلمان، اسپانیا، سوئد و لیتوانی گرایش به نظرات پوپولیستی آشکارا کم‌تر است. برای مثال، تنها ۱۸ درصد رأی‌دهندگان در آلمان از سیاست‌های پوپولیستی طرفداری کردند (اسلامی، ۱۳۹۵: ۵).

1 Alternative für Deutschland, AfD
2 Emmanuel Macron
3 Alexander Van der Bellen
4 Norbert Hofer
5 Geert Wilders

علاوه بر موارد گفته‌شده، با تجزیه و تحلیل متون، سخنرانی‌ها و گفتمان‌های عمومی که توسط احزاب و شخصیت‌های پوپولیست در اروپا مطرح شده است، این مشخصه‌های مشترک را می‌توان استنباط کرد:

۱. مخالفت شدید با حضور در اتحادیه اروپا و تلاش برای خروج از حوزه پولی یورو (دست‌کم در مورد کشورهای اتحادیه اروپا که دارای پول مشترک یورو هستند).

انتقاد از اتحادیه اروپا و نهادهای اروپایی یکی از مشترکات اصلی احزاب پوپولیست اعم از چپ و راست است. با این حال، درجات مخالفت این احزاب با نهادهای اروپایی متفاوت است. برخی از این احزاب خواستار خروج کشورشان از اتحادیه اروپا هستند در حالی که برخی دیگر از ایجاد تغییرات ساختاری در این نهاد و انتقال اقتدار از بروکسل به ساختارهای ملی حمایت می‌کنند. حزب استقلال انگلیس^۱ و حزب آزادی هلند، هر دو خواستار خروج کشورشان از اتحادیه اروپا هستند.

سایر احزاب همه در زمره احزاب بدبین به اتحادیه اروپا هستند. جبهه ملی فرانسه خواستار کاهش قدرت فراملی اتحادیه اروپا است. مارین لوپن، رهبر حزب، در گفتگو با اسپیکل، هنگامی که خبرنگار از او سؤال کرد که آیا شما می‌خواهید اروپا را خراب کنید، گفت: من می‌خواهم اتحادیه اروپا را خراب کنم و نه اروپا را. من معتقد به اروپای متشکل از دولت‌ملت‌ها هستم (Spiegel, 2017) مواضع مشابهی هم از سوی حزب آزادی اتریش و حزب ۵ ستاره در ایتالیا اتخاذ شده است.

۲. مخالفت با پذیرش مهاجران و پناه‌جویان و تعیین سهمیه از سوی نهادهای اروپایی.

احزاب پوپولیست راست از سیاست چندفرهنگی وحشت دارند و معتقد به محدود کردن آن هستند. آن‌ها حتی به طور آشکار رویکرد بیگانه‌ستیزانه‌ای به مهاجرت دارند که با دیدگاه‌های آن‌ها در موضوعات دیگر (نظیر اسلام‌ستیزی یا لغو شنگن) هم خوانی دارد. برنامه ضد مهاجرتی از نظر انتخاباتی هم در سطح ملی و هم سطح اروپایی موفق بوده است. فقدان پاسخ هماهنگ اتحادیه اروپا به هجوم آوارگان فرصتی برای احزاب پوپولیست دست راستی فراهم کرد تا از این طوفان سود ببرند.

احزابی مانند یوکیپ، جبهه ملی فرانسه، حزب لیگا نورد^۲ ایتالیا و حزب آزادی اتریش، همگی از اقدامات سخت‌گیرانه برای توقف مهاجرت، جلوگیری از انتقال آزاد مردم در اروپا،

1 UKIP
2 Lega Nord

جرم شناختن مهاجرت بی‌رویه، اخراج مهاجران ساکن در صورت ارتکاب جرم و منع آمیزش خانوادگی به نام اهریمن چند فرهنگی حمایت می‌کنند (Chrysosgelos, 2011: 43). مارین لوپین، در اظهار نظر مشهوری مهاجرت مسلمانان به فرانسه را با اشغال نازی‌ها یکی دانست. سخنانی که مورد انتقاد سارکوزی و واکنش سیاست‌مداران برجسته سوسیالیست فرانسه همراه شد (Telegraph, 2010).

وی هم‌چنین پس از حوادث تروریستی ۱۳ نوامبر در پاریس، اظهار داشت اسلام بنیادگرا باید از بین برود، فرانسه باید سازمان‌های اسلام‌گرا را قدغن و مساجد رادیکال را ببندد و خارجی‌هایی که ترویج نفرت روی خاک و سرزمین‌مان می‌کنند، بیرون انداخته شوند؛ به‌ویژه مهاجران غیرقانونی. او هم‌چنین گفت که اعضای جنبش‌های اسلام‌گرا و افرادی که شهروندی دوگانه‌ی فرانسه و کشورهای دیگر را دارند، جایی در سرزمین فرانسه ندارند (New York Times, 2015, 14).

۳. انتقاد به برخی از اصول حقوق بشر که از سوی اتحادیه اروپا و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده‌اند.

۴. تعیین سیاست خارجی و امنیتی بر اساس منافع ملی کشور و عدم قبول سیاست واحد از سوی اتحادیه اروپا و متحدان.

اکثر احزاب پوپولیست، مخالف مداخله نظامی در خارج از کشور هستند. مبانی قوی ایدئولوژی بومی‌گرایی و ملی‌گرایی احزاب راست، آن‌ها را به سمت ترجیح مواضع ناسیونالیستی رهنمون ساخته که اغلب هم با پیامدهای انزواگرایانه همراه بوده است، هرچند آن‌ها از اصل دفاع از خود حمایت می‌کنند.

اکثر احزاب پوپولیست دست راستی مواضع خود را از موردی به مورد دیگر تغییر می‌دهند و بر مبنای ایدئولوژی عدم مداخله فعالیت نمی‌کنند. متغیرهای دیگری نظیر اسلام‌ستیزی یا ترجیحات روس‌گرایی هم در این تصمیم‌گیری‌ها دخیل هستند. مارین لوپین بارها به دولت فرانسه برای حمله به سوریه تاخته و از اتحاد با روسیه حمایت کرده است.

احزاب پوپولیست دست راستی نسبت به کاهش بودجه دفاعی نگران بوده یا خواستار افزایش هزینه‌های نظامی برای دفاع سرزمینی و نه مداخلات نظامی خارج از کشور هستند. جبهه ملی فرانسه به طور خاص استدلال می‌کرد که فرانسه باید حداقل ۲ درصد بودجه‌اش را صرف امور دفاعی کند (WSWS.org).

۵. نگاه و توجه به حل مسائل داخلی و سرپیچی از پذیرفتن راه‌حل‌های فراملی.

احزاب پوپولیست دست راستی با طرح مسائل و نگرانی‌های جهانی راحت نبوده و بیشتر بر مسائل ملی و یا حداکثر اروپا محور تمرکز دارند. اکثر احزاب دست راستی در مورد کمک مستقیم سکوت کرده و دوست ندارند دولت‌هایشان به کشورهای دورافتاده فقیر که سوء مدیریت و فساد در آن‌ها بیداد می‌کند، کمک کنند (Chryssogelos, 2011: 27).

در حوزه‌ی جهانی، احزاب پوپولیست دست راستی استثناگرا هستند: آن‌ها انتظار دارند جهان جنوب در عرصه‌ی بین‌المللی رقابت کند بدون آن‌که هیچ دریچه امنی مانند مهاجرت یا اصلاح نهادهای جهانی وجود داشته باشد (Chryssogelos, 2011: 30). جالب است که احزاب پوپولیست دست راستی کمک توسعه‌ای را راهی برای ترغیب مردم فقیر برای ماندن در کشورشان به جای مهاجرت به اروپا نمی‌دانند.

علاوه بر موارد گفته‌شده می‌توان گفت که احزاب پوپولیست راست اروپایی در عرصه‌های انتخاباتی عمل می‌کنند و از «مردم» در برابر «هیئت حاکمه» یا «نخبگان» دفاع می‌کنند. جبهه ملی فرانسه می‌گوید نماینده «مردم فرودست» و «اعضای فراموش‌شده» در برابر «کاست» است. در فنلاند، حزب فنلاندی‌ها می‌گوید خواستار «دموکراسی‌ای است که بر رضایت مردم بنا شده باشد و از نخبگان یا بوروکرات‌ها منبعث نشود». در اسپانیا، پودموس^۱ در برابر «کاست» از «مردم» دفاع می‌کند. در ایتالیا بته‌گریلو^۲ در جنبش پنج‌ستاره^۳ از آنچه «سه ویرانگر» می‌نامد شدیداً انتقاد می‌کند: ژورنالیست‌ها، مدیران صنعتی و سیاستمداران. در هلند حزب آزادی خواه خیرت ویلدرس خود را نمایندهٔ هنک و اینگرید در مقابل «نخبگان سیاسی» معرفی می‌کند (اسلامی، ۱۳۹۵: ۴).

۲-۳. پوپولیسم جناح راست در ایالات متحده آمریکا

در ایالات متحده آمریکا، پوپولیسم با انواع ایدئولوژی‌های اقتصادی و احزاب سیاسی همراه بوده است، از حزب پوپولیست اواخر قرن ۱۹ و چپ نوی دهه ۱۹۶۰ گرفته تا جدایی‌گرایی جنوب و جمهوری خواه ارتدوکس اقتصاد بازار آزاد امروزی؛ اما نوع خاصی از سیاست پوپولیستی وجود دارد که در قرن نوزدهم از ایالات متحده سرچشمه گرفت، در قرن بیستم و بیست‌ویکم در آنجا دوباره ظاهر شد و در دههٔ هفتاد نیز در اروپای غربی پدیدار گشت (جودیس، ۱۳۹۵: ۵).

در واقع، از آغاز شکل‌گیری پوپولیسم در آمریکا دو سنت متفاوت و گاه رقیب پوپولیستی

1 Podemos
2 Beppe Grillo
3 Five Star Movement

به حیات خود ادامه داده‌اند. این دو سنت اگرچه با تقسیم‌بندی رایج پوپولیسم راست و چپ هم‌پوشانی‌هایی دارند، اما به نظر می‌رسد تفاوت‌های بارزی داشته باشند. اولین گونه پوپولیسم آمریکایی خشم خود را انحصاراً به بالا معطوف کرده است: رؤسا و نخبگان شرکت‌ها و یاری‌کنندگان شان در حکومت که در همکاری با یکدیگر به منافع مردان و زنانی که کارهای اساسی کشور را انجام می‌دهند خیانت می‌کنند. این پوپولیست‌ها مفهومی از «مردم» را پذیرفته‌اند که بر پایه طبقه است و از پذیرش خود به‌عنوان کسانی که حامی یا مخالف گروه قومی یا مذهبی خاصی باشند امتناع دارند. برنی سندرز را می‌توان از این نمونه نامید.

دسته‌ی دوم که پوپولیسم ترامپ نیز در آن می‌گنجد به‌مانند دسته اول، نخبگانی را که در حکومت و صنایع بزرگ هستند به خاطر بی‌توجهی به منافع اقتصادی و آزادی‌های سیاسی مردم معمولی سرزنش می‌کنند؛ اما تعریف این سنت پوپولیسم از «مردم» بسته‌تر و از نظر قومی محدودتر است. برای دوره‌ای طولانی از تاریخ آمریکا، این مفهوم تنها به معنای شهروندانی با سابقه و میراثی اروپایی بوده است - «آمریکاییان واقعی» که قومیت آن‌ها به‌تنهایی ادعای سهیم شدن شان در نعمت‌های کشور را توجیه می‌کند.

این شاخه از پوپولیسم، به‌سادگی ادعا می‌کند که اتحادی بدیمن و شریر میان نیروهای شیطانی در بالا (نخبگان صنعتی و حکومتی) و فقرای سیاه‌پوست و بی‌ارزش در پایین برقرار است - اتحادی که منافع و ارزش‌های اکثریت سفید وطن‌پرست میانه را به خطر می‌اندازد (Kazin, 2017:76).

اولین نمونه‌ی اصلی پوپولیسم جناح راست (دسته دوم) را باید کمپین‌های ریاست‌جمهوری جورج و/الاس^۱ در دهه ۱۹۶۰ دانست. والاس، فرماندار دموکرات آلاباما، به فروپاشی ائتلاف «نیو دیل» فرانکلین روزولت و ایجاد مبنایی برای صف‌آرایی دوباره با ریگان در ۱۹۸۰ یاری رساند. او نوعی پوپولیسم راست جدید را ایجاد کرد که دونالد وارن جامعه‌شناس آن را «رادیکالیسم آمریکایی متوسط» نامید. این پوپولیسم به حزب جمهوری خواه پیوست و به مبنای چالش دونالد ترامپ با راست‌کیشی جمهوری خواهانه در سال ۲۰۱۶ بدل شد.

والاس که نهایتاً نام خود را به‌عنوان هوادار بزرگ جداسازی نژادی ثبت کرد بر مخالفت خود با تلفیق نژادی تأکید می‌کرد. او این مخالفت را در چارچوب دفاع از مردم عادی آمریکا (سفیدپوستان) در برابر استبداد بوروکرات‌های واشنگتن مطرح می‌کرد (جو دیس، ۱۳۹۵: ۹).

وی در مراسم تحلیف خود به‌عنوان فرماندار آلاباما گفت: «به نام بزرگ‌ترین مردمی که

تاکنون روی زمین زیسته‌اند، با ستمگران اتمام حجت می‌کنم و آنان را به مبارزه می‌طلبم ... و می‌گویم ... امروز تفکیک نژادی ... فردا تفکیک نژادی ... همیشه تفکیک نژادی» (digital.archives.alabama,2016).

کمپین‌های پوپولیستی جورج والاس در دهه شصت و پت بوچانان^۱ در دهه نود پیش‌نشان‌های بودند بر نامزدی دونالد ترامپ. موفقیت ترامپ را نخست به معرکه‌گیر بودن و شهرت‌اش نسبت دادند، اما وقتی که یکی پس از دیگری در رأی‌گیری‌های درون‌حزبی ایالت‌ها پیروز شد، اهالی سیاست دریافتند که او از مخالفت نژادپرستانه با ریاست‌جمهوری باراک اوباما سود می‌برد یا از همدلی پنهان با فاشیسم در میان آمریکایی‌های سفیدپوست طبقه کارگر بهره می‌گیرد؛ اما منطقی‌تر است که موفقیت ترامپ را جدیدترین فصل از تاریخ پوپولیسم آمریکایی بدانیم.

در نمونه ترامپ، پوپولیسم به‌مثابه‌گفتمان و منطق سیاسی، با توجه به شخصیت خود او و عدم داشتن سابقه‌ای سیاسی، برجسته‌تر بود. در گفتمان سیاسی او (در کمپین انتخاباتی‌اش) رگه‌های پوپولیستی آشکاری وجود داشت. رابطه‌ی ما (مردم آمریکا) و ترامپ نماینده‌ی اراده‌ی عمومی آن‌ها با سیستم سیاسی و سیاست‌مداران حاکم بر کاخ سفید، شکلی خصمانه یافت. واژه‌هایی همچون این‌ها، آن‌ها یا این افراد، واژه‌هایی بودند که همواره بر زبان ترامپ جاری بود و به سیاست‌مداران ناکارآمد کاخ سفید اطلاق می‌شد. این شیوه‌ی بیان و کاربرد زبان به ترامپ کمک کرد که بین خود و سیستم سیاسی و نمایندگان آن از جمله هیلاری کلینتون مرزبندی ایجاد کند.

ترامپ نیز همانند همتایان اروپایی خود، مخالف پذیرش مهاجر و پناه‌جو در آمریکاست و برخی اصول شناخته‌شده و معتبر حقوق بشر را نیز نادیده می‌گیرد. او نخبگان جهانی را برای ترویج «مرزهای باز» محکوم می‌کند که از نظریه‌ی به مهاجران اجازه داده است کارهایی که به آمریکاییان متعلق است را از چنگ‌شان درآورده و سطح زندگی آن‌ها را پایین بکشند. او در آغاز کمپین انتخاباتی‌اش به شکل بی‌رحمانه‌ای درباره‌ی این‌که کدام گروه بزرگ‌ترین خطر را دارد دقیق بود. او مکزیک‌ی‌ها را به خاطر جرم و جنایت، مواد مخدر و تجاوز به ملت صلح‌جو و قانون‌مدار محکوم می‌کرد و مهاجران مسلمانان را به حمایت از «حملات وحشتناکی که توسط کسانی صورت می‌گیرد که تنها به جهاد باور داشته و هیچ درکی از منطق و احترام برای

جان انسان قائل نیستند» (Stone, 2017) متهم می‌کړد- حقیقت تلخی که «درستی سیاسی» مدیریت او با ما احتمالاً نادیده گرفته بود. تلاش نافرجام اخیر ترامپ در راستای ممنوعیت سفر اتباع تعدادی از کشورهای مسلمان از سرچشمه مشابهی نشأت می‌گیرد.

او خواهان سیاست‌گذاری خارجی و امنیتی از سوی دولت خود است و به نظر هم‌پیمانان کمتر توجه دارد (برای نمونه، توافق اتمی با ایران که قراردادی بین‌المللی است و آمریکا تنها یکی از طرف‌ها به شمار می‌آید و نیز بی‌اعتبار کردن ناتو). ترامپ خواهان خروج آمریکا از نهادهای فرامنطقه‌ای در عرصه‌های اقتصادی است (به طور مثال دستور ترامپ برای خروج آمریکا از سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-اقیانوسیه). ترامپ بیشتر به مسائل داخلی آمریکا توجه دارد و راه‌حل‌های ملی برای مشکلات جهانی ارائه می‌کند (برای نمونه در زمینه مشکلات اقلیمی و زیست‌محیطی).

در واقع، پوپولیست‌های آمریکایی از هر دو سنت از ابتدا گرایش به این داشته‌اند که عمده توجه خود را به مسائل داخلی متمرکز کنند، اگرچه سیاست خارجی نیز یکی از اهداف آن‌هاست. پوپولیست‌هایی که در سنت قومی-ملی جای می‌گیرند (نظیر ترامپ)، همیشه بیش از همه خصم قراردادهای بین‌المللی بوده‌اند چرا که بر مبنای باور خود نگران تأثیرات خارجی خبیثانه آن‌ها بر کشور خود هستند.

۴. زمینه‌های شکل‌گیری پوپولیسم در اروپا و آمریکا

به طور ویژه زمینه‌های شکل‌گیری پوپولیسم جدید - از جمله پوپولیسم جناح راست در اروپا و آمریکای شمالی، با پدیده‌ی گسترده‌ی جهانی شدن لیبرال پیوند خورده است. پدیده‌ای که دارای مشخصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاص و گسترده‌ای است.

۴-۱. مؤلفه‌ی اقتصادی

تقریباً در تمامی کشورهای غربی ما شاهد کاهش کمک‌های دولتی به لایه‌های محروم هستیم. تضعیف «دولت رفاه» حتی در کشورهایی همچون آلمان، سوئد و دانمارک نیز کاملاً مشهود است (humanity in action, 2016). در این کشورها، «دولت رفاه» به لحاظ تاریخی بخشی از دکترین دولتی به حساب می‌آید. تضعیف دولت رفاه آشکارا شکاف طبقاتی را در کشورهای غربی تشدید کرده است. دلیل یا توجیه کشورهای غربی در زمینه کاهش کمک‌های دولتی به قشرهای محروم اشاره به مسئله رقابت اقتصادی با دیگر کشورها در ابعاد جهانی

است. پیامد این جریان، تحلیل کمی و کیفی قشرهای میانی در کشورهای غربی بوده که در برخی جوامع به اعتراضات گسترده و جنبش‌های خیابانی نیز منجر شده است. صرف‌نظر از واقعیت‌های آماری در این زمینه، بسیاری از اقشار محروم و میانی این احساس را دارند که «سیستم حکومتی» موجود خواهان تغییر وضعیت نیست و احزاب سنتی نیز تنها به دادن وعده‌های توخالی پیش از برگزاری هرانتخابات بسنده می‌کنند. این امر سبب ناامیدی اقشار محروم از «سیستم حکومتی» و در شکل افراطی آن سبب «انزجار» از احزاب سنتی و سیاست شده است. اقشار محروم احساس می‌کنند که سیستم حاکم دیگر قادر به بهبود وضعیت معیشتی آنان نیست.

اغلب گروه‌ها و شخصیت‌های پوپولیست در کشورهای غربی، آشکارا کل سیستم حاکم در کشورهای خود را نقد کرده و به مردم قول می‌دهند که در پی تغییرات ساختاری هستند، اما به لحاظ ضرورت ادامه فعالیت سیاسی، احزاب پوپولیست باید به شکل صوری هم که شده، در چارچوب قانون اساسی کشورهای خود عمل کنند.

اگرچه عمدتاً بر نابرابری اقتصادی به عنوان یکی از زمینه‌های شکل‌گیری پوپولیسم اشاره شده است، اما بعضی از پیمایش‌ها نشان داده‌اند که اغلب میان وضعیت اجتماعی-اقتصادی افراد و حمایت از احزاب پوپولیست دست راستی به هیچ وجه همبستگی وجود ندارد، زیرا چنین حمایتی مبتنی بر ارزیابی بسیار کلی تر افراد از وضعیت کشور است (Elchardus and Spruyt, 2016).

۲-۴. مؤلفه‌ی فرهنگی

روند جهانی شدن نه تنها استانداردهای اقتصادی مناطق گوناگون را به هم شبیه کرده، بلکه تفاوت‌گذاری میان هنجارهای اخلاقی و شکل‌های متنوع زندگی را دچار اخلاخل کرده است. موج مهاجرت به کشورهای غربی در سال‌های اخیر بی‌سابقه بوده است. بنا به ارزیابی سازمان ملل، قاره اروپا در سال‌های اخیر با بزرگ‌ترین موج پناه‌جویی پس از جنگ جهانی دوم روبه‌رو است. باید افزود که موضوع مهاجرت و پناه‌جویی در سال‌های اخیر تنها مربوط به اروپا نیست و ابعادی جهانی دارد. روند جهانی شدن، تغییر شرایط اقلیمی و تحولات دیجیتالی و ارتباطی در کنار دلایل سنتی ابعاد مهاجرت را به مشخصه‌ی دوران کنونی بدل کرده است. حضور مهاجران در کشورهای غربی به «هم‌زیستی ناخواسته» فرهنگ‌های مختلف در جوامع شهری منجر شده است. به‌رغم شعارهای برخی از احزاب چپ و لیبرال، جوامع چندفرهنگی برای بخش قابل توجهی از شهروندان کشورهای غربی قابل پذیرش نیست. برای بخش‌های معینی

از شهروندان اروپایی حضور فرهنگ‌های بیگانه حمله به هویت فرهنگی آنان است (برای نمونه، مخالفت با ساخت مساجد در آلمان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی).

هنجارهای فرهنگی مهاجران در تقابل با ارزش‌ها و حتی قوانین موجود در جوامع میزبان است و این به تقابلی آشکار بدل شده که به سختی می‌توان راه‌حلی برای آن در کوتاه‌مدت یافت. اسلام‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در کشورهای غربی زمینه‌های واقعی و مادی داشته و تنها ساخته و پرداخته‌ی ذهن گروه‌های راست‌گرا نیست. از آن جایی که برخی شهروندان کشورهای غربی احساس می‌کنند که دولت‌هایشان قادر به پاسخ‌گویی به معضلات فرهنگی نیستند، راه‌حل‌های ساده‌ی پوپولیست را درمان مشکلات پیچیده می‌پندارند.

۳-۴. مؤلفه‌ی امنیتی

شهروندان جوامع غربی به شدت نسبت به موضوع امنیت اجتماعی حساس هستند. این امر تنها مربوط به پدیده‌ی تروریسم به‌طور عام و تروریسم اسلام‌گرایانه به‌طور خاص نیست، بلکه تبهکاری و اخلاص در نظم اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد. برآمد تروریسم اسلام‌گرایانه در سال‌های اخیر تنها سبب شده که پیکان مخالفت‌ها متوجه این پدیده‌ی مرگبار باشد. روند جهانی شدن تروریسم اسلام‌گرایانه را به شهرها و روستاهای اروپا کشانده است. دخالت کشورهای غربی در برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا عملاً مشکلات کشورهای پیرامونی را به مراکز اصلی قدرت‌گیری منتقل کرده است؛ اما دولت‌های غربی تاکنون راه‌حلی مؤثر ارائه نکرده‌اند. دولت‌مردان پوپولیست در این زمینه نیز وعده‌هایی می‌دهند که تحقق آن‌ها عملاً به درگیری‌های بیشتر میان گروه‌های قومی و مذهبی در جوامع غربی منجر خواهد شد؛ اما نمی‌توان ناتوانی دولت غربی برای یافتن راه‌حلی در این زمینه را نیز کتمان کرد. تکرار حوادث تروریستی در کشورهای غربی، افزایش دزدی و جرائم دیگر، رشد تقلب و تخلف در همه عرصه‌ها از جمله مواردی هستند که به احساس فقدان امنیت میان شهروندان این کشورها دامن می‌زند.

۴-۴. مؤلفه‌ی سیاسی

یکی از وجوه مهم جهانی شدن، تأثیر آن در پیدایش بازیگران جدید سیاسی در عرصه‌ی بین‌الملل و تغییر موقعیت و ویژگی‌های برخی بازیگران قدیمی و سنتی این عرصه است. این بازیگران جدید هم در بعد درون دولتی به معنی ایجاد گروه‌ها و سازمان‌های قومی، منطقه‌ای و استانی مؤثر بوده‌اند و هم در بعد فراملی و ایجاد سازمان‌ها و نهادهای فراملی.

رشد بی‌سابقه این سازمان‌ها به‌ویژه سازمان‌های فراملی در دهه‌های انتهایی قرن ۲۰ و سال‌های ابتدایی قرن ۲۱ را و هم‌چنین افزایش تنوع و تکثر و اقتدار آن‌ها را می‌توان یکی از شاخص‌های مهم جهانی شدن سیاست محسوب کرد (شهرام‌نیا، ۱۰۲-۱۰۱: ۱۳۸۶).

برخی از شهروندان اروپایی روند جهانی شدن را به معنای کاهش اختیارات دولت‌های ملی می‌دانند و به عبارت دیگر عضویت در نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را ناقض حاکمیت مردم تلقی می‌کنند.

پذیرش قوانین و قواعد فراملی عملاً مشروعیت دولت‌های ملی را زیر سؤال برده است. وضعیت موجود ناشی از این است که کشورهای اروپایی بدون فراهم کردن زمینه نظری و مادی در پی اخذ تصمیمات برای همه شهروندان از سوی نهادی فراملی هم‌چون اتحادیه اروپا هستند (بسیاری از شهروندانی که به پوپولیسم نیز گرایش ندارند، مخالف پیمان‌های اقتصادی فراملی هستند).

اعتراض‌ها به کارکرد اتحادیه اروپا و دیگر تشکل‌های بین‌المللی به‌طور واقعی ریشه در این امر دارد که این نهادها و سازمان‌ها فاقد بنیان‌های دموکراتیک بوده و نظارت بر آن‌ها هم‌چون نظارت بر پارلمان‌های ملی به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. کشورهای غربی و احزاب سنتی باید نظریه «دولت ملی» و «دموکراسی» را مورد بازنگری جدی قرار دهند. پوپولیست‌ها در این زمینه دولت‌های ملی را نهادهایی بی‌اختیار و بی‌اراده می‌خوانند که سرانجام مجبور به پذیرش سیاست‌هایی می‌شوند که با مطالبات واقعی شهروندان در تناقض است (اسلامی، ۱۳۹۵: ۶-۷).

روی هم‌رفته، می‌توان گفت بازگشت پوپولیسم به صحنه‌ی سیاسی کشورهای اروپای غربی و آمریکا ریشه در شکست احزاب سنتی در پاسخ کافی و مناسب به مسائلی چون جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ، سرعت و مسیر ادغام در اتحادیه اروپا، مهاجرت و مهاجران، افول اهمیت ایدئولوژی‌ها و سیاست طبقاتی و فساد سیاسی نخبگان حاکم دارد (Albortazzi & McDonnell, 2008:1).

در نهایت، ساده‌لوحانه است اگر عامل ذهنی یا همان اضطراب و ترس مردمی که ترامپ را با رأیی بی‌سابقه در تاریخ آمریکا به ریاست جمهوری رسانده و از سایر احزاب و نامزدهای پوپولیست در کشورهای اروپایی به گرمی استقبال کرده‌اند، نادیده بگیریم. بر طبق مطالعه‌ای که اخیراً توسط پژوهش‌گر سیاسی، جاستین جست^۱ صورت گرفته است، ۶۵ درصد آمریکایی‌های سفید

پوست- نزدیک به دوپنجم جمعیت- با رأی دادن به حزبی که «مهاجرت‌های توده‌ای را متوقف کند، کارهای آمریکا را به خود آمریکاییان واگذار کند، میراث مسیحی آمریکا را حفظ کند و جلوی تهدید اسلام بایستد»، هیچ مشکلی ندارند (Feagin & Ducey, 2017).

این مردان و زنان بر این باورند که سیاست‌مداران آن‌ها را نادیده گرفته و یا با آن‌ها به شکل یک برده رفتار کرده‌اند. آن‌ها احساس می‌کنند توسط فرهنگی توده‌ای که ثروت‌مندان، جهان‌وطنان و تنوع نژادی را ستایش می‌کند، کنار گذاشته شده‌اند. این جمعیت تقریباً همان نسبتی را در آمریکا دارند که فرانسوی‌هایی که جبهه ملی را به روند قدرت بازگردانده‌اند و تنها ده درصد کمتر از آمار شهروندان انگلیسی است که به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا رأی دادند (Kazin, 2017:85).

با این حال، می‌توان در مقابل این نکته را در نظر گرفت که بسیاری از حامیان احزاب پوپولیست، عملاً افتخار می‌کنند که درباره‌ی وضعیت سیاسی به شکل مستقل می‌اندیشند (و حتی تحقیق می‌کنند) و نمی‌پذیرند که مواضع‌شان صرفاً مبتنی بر خودخواهی یا ناشی از احساسات است. به نظر می‌رسد تقلیل دادن احساس انحطاط یا خطر ملی ناشی از عملکرد نخبگان به ترس‌های شخصی یا «اضطراب منزلتی»، تاندازه‌ای گمراه‌کننده باشد. در واقع، در مورد استفاده از اصطلاحات پرمعنایی نظیر «سرخوردگی»، «خشم» و به‌ویژه «بیزاری» برای توضیح دادن پوپولیسم، باید به شدت محتاط بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا ضمن ارائه‌ی تعریفی از پوپولیسم و تنوع مفهومی و تجربی آن، مباحث و ادبیات نظری مطرح در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی در این باب، در قالب سه رویکرد مفهومی، یعنی پوپولیسم به‌عنوان ۱. ایدئولوژی، ۲. سبک‌گفتمانی و ۳. شکلی از استراتژی و بسیج سیاسی، مرور شده و در ادامه پوپولیسم راست معاصر در اروپا و ایالات متحده را با تأکید بر سبک‌گفتمانی مورد بررسی قرار دهد. برخی اندیشمندان پوپولیسم اروپای غربی را به‌عنوان یک ایدئولوژی سطحی و کم‌عمق مطرح کرده‌اند. گفتمان سیاسی پوپولیستی بر اساس دوگانگی بین «ما» و «آن‌ها» ساخته می‌شود. در این جا پوپولیسم ایدئولوژی نیست، بلکه منطق سیاسی است، یعنی طرز تفکری درباره‌ی سیاست است. با تجزیه و تحلیل گفتار و ریتوریک رهبران، احزاب و جنبش‌های پوپولیستی معاصر در اروپا و آمریکا، ۵ مؤلفه‌ی اصلی استنباط شد:

پوپولیست‌های اروپایی مخالف شدید حضور در اتحادیه اروپا بوده و تمام تلاش خود را برای خروج از حوزه‌ی پولی یورو انجام می‌دهند؛ از سوی دیگر، ترامپ نیز خواهان خروج آمریکا از نهادهای فرامنطقه‌ای در عرصه‌های اقتصادی، نظامی و محیط زیستی است. ترامپ و هم‌تایان اروپایی‌اش، مخالف پذیرش مهاجران و پناه‌جویان و تعیین سهمیه از سوی نهادهای بین‌المللی هستند. پوپولیست‌ها از هر دو سو منتقد به برخی از اصول حقوق بشر هستند که از سوی اتحادیه اروپا و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده‌اند. آن‌ها سیاست خارجی و امنیتی خود را بر اساس منافع ملی کشور قرار داده و سیاست واحدی از سوی اتحادیه اروپا و متحدان دیگر را به رسمیت نمی‌شناسند. نگاه و توجه پوپولیست‌های آمریکایی و اروپایی به حل مسائل داخلی معطوف بوده و از پذیرفتن راه‌حل‌های فراملی سرباز می‌زنند.

در مجموع، در اروپا عدم اعتماد به نخبگان در کنار بدبینی به جهانی شدن و هم‌گرایی اروپایی، با توجه به پیامدهای سوء آن‌ها در خصوص ایجاد شکاف بیشتر میان فقیر و غنی، رقابت‌های اقتصادی طاقت‌فرسا و نیز تهدید هویت ملی و امنیت داخلی کشورها و تغییرات جمعیت‌شناختی که پیامدهایی نظیر فشار بر صندوق‌های بازنشستگی و کاهش مزایای رفاهی به دنبال داشته است و کسر بودجه و افزایش بدهی‌های دولتی، وضعیتی را پدید آورده که سبب محبوبیت بیش‌ازپیش احزاب پوپولیستی شده است و تنها چاره‌ی کار به نظر می‌رسد تجدیدنظر در ساختارهای داخلی و اروپایی و سازگارتر کردن آن‌ها با نیازها و مطالبات شهروندان باشد، زیرا نشان داده شد که ساختارهای موجود در شرایط بحران قادر به کارکرد

مطلوب ناستند.

پوپوليسم امروزي پدیده‌ای جدید و دارای ماهیتی بسیار متلون و متغیر است. از این رو، آن را باید در یک بستروسیع‌تر از نظام سیاسی آن مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ بنابراین پوپوليسم قرن بیستم و بیست و یکم را باید در ارتباط با جهانی شدن - به عنوان مشخصه‌ی بارز و جریان غالب این قرن - مورد بررسی قرار داد. جهانی شدن با خود تعارضاتی به همراه داشته است و یکی از نتایج یا محصولات این تعارضات ظهور پوپوليسم در سیاست دولت‌هاست. قرن بیستم و بیست و یکم اگر عصر دموکراسیزاسیون و گذار به دموکراسی است، عصر کمونیسیم و فاشیسم نیز هست؛ اگر عصر پیشرفت، لیبرالیسم و بازار آزاد، بین‌المللی شدن، مهاجرت، ارتباطات و فناوری اطلاعات است، عصر بازگشت‌ها، ایدئولوژی‌ها، مرزبندی‌ها، دیوارها و فیلترینگ نیز هست؛ و اگر عصر شکوه نخبگان و سرآمدان است، عصر خروش فرودستان و درحاشیگان نیز هست و ظهور پوپوليسم را باید در میان تمام این تعارضات جست‌وجو کرد.

به نظر می‌رسد رویکرد و روش حذفی لیبرال دموکراسی‌های غربی نیز در برابر احزاب و جنبش‌های پوپوليستی باعث شده است که بستری برای اثبات ادعاهای پوپوليست‌ها مبنی بر این‌که احزاب تثبیت‌شده نوعی «کارتل» تشکیل داده‌اند و رویکرد حذفی را در برابر سایر احزاب دارند، تقویت می‌کند. برای مثال، در بعضی از کشورها، احزاب غیرپوپوليست - و گاهی رسانه‌های همگانی - پوپوليست‌ها را در قرنطینه نگه داشته‌اند: با آن‌ها همکاری نکرده‌اند، با آن‌ها ائتلاف سیاسی تشکیل نداده‌اند، در تلویزیون با آن‌ها مناظره نکرده‌اند و به هیچ‌یک از مطالبات‌شان در مورد سیاست‌گذاری تن در نداده‌اند. به نظر نگارنده، تا زمانی که پوپوليست‌ها به قانون پایبند بمانند (و برای مثال، به خشونت روی نیاورند)، دیگر بازیگران سیاسی (و رسانه‌ها) باید به آن‌ها بپردازند. پوپوليست‌هایی که به مجلس راه پیدا می‌کنند، نماینده‌ی کسانی هستند که به آن‌ها رأی داده‌اند؛ بی‌تردید، نادیده گرفتن پوپوليست‌ها این احساس را در موکلان‌شان تقویت خواهد کرد که «نخبگان موجود» آن‌ها را رها کرده‌اند یا از اول هم به آن‌ها اهمیت نمی‌دادند.

علاوه بر این مشکلات بیشتر عملی، نگرانی اصولی‌تری نیز وجود دارد. مشکل پوپوليست‌ها این است که دیگران را حذف می‌کنند. حال این سؤال پیش می‌آید که در واکنش به آن‌ها چه باید کرد؟ حذف‌شان کنیم؟ همچنین، پوپوليست‌ها کثرت‌ستیزانی سرسختانند. پس با حذف آن‌ها چه می‌کنیم؟ کثرت‌گرایی را کاهش می‌دهیم.

به نظر می‌رسد پاسخ به این سؤالات اصولی از اولویت نظری و عملی بیشتری برخوردار

باشد، چراکه کشورهای اروپایی و نیز ایالات متحده آمریکا، اگر هم چنان بخواهند لیبرال دموکراسی خود را زنده نگه داشته و به اصول آن پایبند باشند، ناگزیرند پاسخی برای این سؤالات بیابند.

در حوزه ادبیات نظری در ایران در رابطه با پوپولیسم، می‌توان گفت که این مقاله تلاشی بود تا باب تازه‌ای در بررسی پدیده‌ی پیچیده‌ای هم‌چون پوپولیسم گشوده شود. عمده ادبیات نظری در ایران، پوپولیسم را با رویکرد روان‌شناسی اجتماعی متمرکز بر احساسات رأی‌دهندگان، تحلیل‌های جامعه‌شناختی-اقتصادی مبتنی بر بعضی طبقات و یا ارزیابی کیفیت برنامه‌های پیشنهادی برای سیاست‌گذاری‌های پوپولیستی بررسی کرده‌اند و در واقع، پوپولیسم را با توجه به بسترهای شکل‌گیری آن و نه منطق درونی و «زبان» خود پوپولیسم بررسی کرده‌اند. در این مقاله، کوشیده شده تا ضمن برشمردن تازه‌ترین نظریات و رویکردهایی که در رابطه با مطالعه پوپولیسم وجود دارد، با اتخاذ رویکرد گفتمانی، پوپولیسم هم‌چون یک زبان و یک منطق گفتمانی که با تمایزگذاری میان «ما» و «آن‌ها» کار خود را آغاز می‌کند، بررسی شود.

منابع

الف) منابع فارسی

اسلامی، شهرام. (۱۳۹۵). *شبح پوپولیسم و بحران دموکراسی‌های غربی*، ۱ دی، قابل دسترسی در:

<http://p.dw.com/p/2UgOu>

تاگارت، پل. (۱۳۸۵). *پوپولیسم*. ترجمه حسن مرتضوی، چاپ دوم، تهران: نشرآشیان.
جودیس، جان بی. (۲۰۱۶). *پوپولیسم از کدام «مردم» سخن می‌گوید؟*، ترجمه مهرداد پارسا، وبسایت ترجمان

(این مطلب در تاریخ ۱۳ اکتبر ۲۰۱۶ با عنوان *Us vs Them: the birth of populism* در وبسایت گاردین منتشر شده است). قابل دسترسی در:

<http://tarjomaan.com/vdcd.u97rak9x7pr4a.html>

شجاعی، میترا. (۲۰۱۷). *پیروزی پوپولیست‌ها در آلمان؛ آیا زندگی برای خارجیان سخت می‌شود؟*، دویچه وله، ۲۵ سپتامبر، قابل دسترسی در: <http://p.dw.com/p/2kg9t>
شهرام نیا، سید امیر مسعود. (۱۳۸۶). *جهانی شدن و دموکراسی در ایران*، تهران: نگاه معاصر.

فریدن، مایکل. (۲۰۱۶). *بازخوانی پوپولیسم به مثابه ایدئولوژی*، ترجمه وفا مهرآیین، قابل دسترسی در:

www.radiozameh.com/

الف) منابع انگلیسی

Albertazzi, D. ;McDonnell ,D(2008). **Twenty-first century populism: The spectre of western European democracy**, NewYork: Palgrave Macmilan.

Arditi, B. (2005). *Populism as an internal periphery of democratic politics*, in **Populism and the Mirror of Democracy**, London: Verso Books.

Barr, Robert R.).2009(*Populists, Outsiders and Anti-Establishment Politics*, **Party Politics**, Vol. 15 (1), pp. 29–48.

CBS Weekend News. (2016). *Internet Archive*, 7May 2016, available at: https://archive.org/details/KPIX_20160508_003000_CBS_Weekend_News#start/540/end/600.

Elchardus, M. and Spruyt, B. (2016). *Populism, Persistent Republicanism and Declinism: An Empirical Analysis of Populism as a Thin Ideology*, in **Government and Opposition**, vol. 51 pp. 111-33

Ionescu, Ghita and Ernst, Gellner.)1969(. **Populism: Its Meanings and National Characteristics**, New York: Macmillan.

Joe R. Feagin and Kimberley, Ducey. (2017). **Elite White Men Ruling: Who, What, When, Where, and How**, London: Routledge.

Lu, Alexandra and Olesen, Lisa Sig. (2009). **The Danish Illusion: The Gap Between Principle and Practice in the Danish Welfare System**, Available at: <https://www.humanityinaction.org/knowledge-base/59-the-danish-illusion-the-gap-between-principle-and-practice-in-the-danish-welfare-system>

Gidron, N. and Bonikowski, B.2013)). *Varieties of populism: Literature review and research agenda*, in **Weatherhead Working Paper Series**, No. 13-0004.

Hadiz, R. Vedi and Chryssogelos, Angelos. (2017). *Populism in world politics: A comparative cross-regional perspective*, **International Political Science Review**, Volume: 38 issue: 4, page(s): 399-411

Hawkins, Kirk A.)2010(. **Venezuela's Chavismo and Populism in Comparative Perspective**, Cambridge: Cambridge University Press.

Kazin, Michael.2017)). *Donald Trump and American Populism*, in **The Rise of Populism: Lessons for the European Union and the United States of America**, Andis Kudors, Artis Pabriks: University of Latvia Press Rīga

Kumaran, Ira. (2015). *France prepares to boost military spending*, April 2015, available on: <https://www.wsws.org/en/articles/2015/04/02/fran-a02.html>

Laclau, E. (2005). **On populist reason**, London: Verso press.

Madrid, R. L.)2008 (. *The rise of ethnopopulism in Latin America*, **World Politics**, Vol. 60(3), pp. 475-508.

Mudde, C. and Kaltwasser, C. R. (2012). **Populism in Europe and the Americas: Threat or corrective for democracy?** London: Cambridge University Press.

Oltermann, Philip. (2016). *Austria rejects far-right candidate Nor-*

bert Hofer in presidential election, 4 Dec 2016, Available at: <https://www.theguardian.com/world/2016/dec/04/far-right-party-concedes-defeat-in-austrian-presidential-election>

Roger, Stone. (2017). **The Making of the President 2016: How Donald Trump Orchestrated a Revolution**, New York: Skyhorse Publishing

Stanley, Ben. (2008). *The thin ideology of populism*, **Journal of Political Ideologies**, Volume 13, 2008, Issue 1.

Smelser, N. J. and Baltes, P. B. (2001). **International encyclopedia of the social & behavioral sciences**, Vol. 11, Elsevier Amsterdam.

Von Rohr, Mathieu. (2014). *I Don't Want this European Soviet Union*, June 03, 2014, available on: <http://www.spiegel.de/international/europe/interview-with-french-front-nationalleader-marine-le-pen-a-972925.html>

Wallace, C. George. (1963). *The Inaugural Address of Governor George C. Wallace*, January 14, 1963, Montgomery, Alabama, available on: <http://digital.archives.alabama.gov/cdm/ref/collection/voices/id/2952>

Weyland, Kurt.(2001). *Clarifying a Contested Concept: Populism in the Study of Latin American Politics*, **Comparative Politics**, Vol. 34 (1), pp. 1-22.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی